

چکیده باب پنجم

- (۱۲۱) «عام» لفظی است که با مفهوم خود، شامل تمام مصادیقی است که عنوان عام برای ثبوت حکم بر آنها منطبق می‌شود.
- (۱۲۲) «خاص» لفظی است که شامل برخی از افراد مشمول حکم می‌شود.
- (۱۲۳) «عموم استغراقی» در جایی است که حکم، شامل تک تک افراد است و هر فرد به تنهایی موضوع برای حکم است؛ مانند: «أكرم كلّ عالم».
- (۱۲۴) «عموم مجموعی» در جایی است که حکم برای مجموع افراد به صورت گروهی و به عنوان یک موضوع، ثابت باشد؛ مانند وجوب ایمان به پیامبران الهی.
- (۱۲۵) «عموم بدلی» در جایی است که حکم برای یکی از افراد به صورت بدلی و جایگزین، ثابت است؛ مانند: «أعتق أی رقبه شئت».
- (۱۲۶) «بدلیت» در عموم بدلی با «عمومیت» منافات ندارد؟
- (۱۲۷) الفاظ عموم» به دو دسته تقسیم می‌شوند: الفاظ مفرد و هیئت‌ها (ساختارهای لفظی).
- (۱۲۸) «استغراق جمع» با استغراق مفرد، از نظر استغراق فرقی ندارند اما در صورت عدم استغراق، کمترین افراد مفرد، یک فرد و کمترین افراد جمع، سه فرد است.
- (۱۲۹) به نظر مصنف استعمال عام در مخصّص مطلقاً حقیقت است.
- (۱۳۰) به نظر مصنف عام مخصّص مطلقاً در افراد باقیمانده حجت است.
- (۱۳۱) «شبهه مفهومی» آن است که مفهوم چیزی برای انسان، مبهم و مورد تردید باشد.
- (۱۳۲) «شبهه مصداقی» آن است که مفهوم چیزی روشن و واضح است اما معلوم نیست شامل فلان مصداق می‌شود یا نه.
- (۱۳۳) اگر مخصّص متصل باشد چه از قبیل اقل و اکثر باشد یا از قبیل متباینین، اجمال مخصّص به عام، سرایت می‌کند.
- (۱۳۴) اگر مخصّص، منفصل باشد و شک بین اقل و اکثر رخ دهد اجمال خاص به عام

سرایت نمی کند.

(۱۳۵) اگر مخصص منفصل باشد و شك بین متباینین رخ دهد اجمال خاص به عام سرایت می کند.

(۱۳۶) به نظر مصنف مطلقا نمی توان در شبهه مصداقیه به عام تمسک کرد.

(۱۳۷) «مخصص لَبّی» به مخصص غیر لفظی مانند اجماع و دلیل عقلی گفته می شود.

(۱۳۸) به نظر مصنف تمسک به عام در شبهه مصداقیه در صورتی که مخصص، لَبّی باشد جایز است.

(۱۳۹) عمل به عام قبل از فحص از مخصص جایز نیست.

(۱۴۰) به نظر مصنف اگر ضمیری بعد از عام واقع شود، در عام، اصالت العموم اجرا می شود

(چه مخصص، متصل باشد و چه منفصل) و درباره ضمیر، استخدام صورت می گیرد.

(۱۴۱) به نظر مصنف درباره ضمیری که بعد از عام واقع می شود اگر موضوع برای همه

جملات، یک بار در صدر کلام آمده استثناء به همه جملات رجوع می کند و اگر

موضوع برای تک تک جملات، تکرار شده استثناء فقط به جمله آخر رجوع می کند.

(۱۴۲) عام توسط مفهوم موافق تخصیص می خورد.

(۱۴۳) به نظر مصنف عام با «مفهوم مخالف»، تخصیص می خورد.

(۱۴۴) به نظر مصنف تخصیص آیه قرآن، با خبر واحد، ممکن است.

(۱۴۵) عام و مخصص از نظر علم و عدم علم به تاریخ صدورشان پنج صورت دارند و به نظر

مصنف در تمام صور پنجگانه، کلام بر تخصیص حمل می شود.

۱۴۷- «عام» و «خاص» و «تخصیص» و «مخصّص» را تعریف کنید؟

عام لفظی است که با مفهوم خود، شامل تمام مصادیقی است که عنوان عام برای ثبوت حکم بر آنها منطبق می شود.

خاص لفظی است که شامل برخی از افراد مشمول حکم می شود. گاهی به خود حکم نیز عام یا خاص گفته می شود به لحاظ آن که شامل همه و یا برخی از افراد موضوع یا متعلق و یا مکلف می شود.

تخصیص این است که برخی افراد، از شمول حکم عام خارج شود بعد از این که لفظ، بدون تخصیص، شامل آن بوده است.

تخصّص این است که لفظ از ابتدا و بدون تخصیص، شامل فردی که مشمول حکم نیست نبوده است.

۱۴۸- اقسام «عموم» را توضیح داده و مثال بزنید؟

(۱) عموم استغراقی؛ در جایی است که حکم، شامل تک تک افراد است و هر فرد به تنهایی موضوع برای حکم بوده و حکم متعلق به هر فرد، امثال و عصیان مخصوص خود دارد؛ مانند: «أكرم كلّ عالم» (هر دانشمندی را اکرام کن) و «صم کل یوم من شهر رمضان» (هر روز از ماه رمضان را روزه بگیر).

(۲) عموم مجموعی؛ در جایی است که حکم برای مجموع افراد به صورت گروهی و

به عنوان یک موضوع، ثابت باشد. در این قسم برای امثال حکم، لازم است همه افراد امثال شود؛ مانند وجوب ایمان به پیامبران الهی و وجوب تعداد رکعات یک نماز واجب. (۳) عموم بدلی؛ در جایی که حکم برای یکی از افراد به صورت بدلی و جایگزین، ثابت است. در این قسم یکی از افراد، موضوع حکم است و کافی است که حکم درباره یک فرد انجام شود؛ مانند: «أعتق أی رقبه شئت» (هر بنده‌ای که می‌خواهی آزاد کن).

۱۴۹- آیا «بدلیت» در عموم بدلی با «عمومیت» منافات دارد؟ چرا؟

خیر؛ زیرا معنای عموم در این قسم، عموم بدلیت است؛ یعنی هر فردی از افراد، صلاحیت دارد برای این که متعلق یا موضوع حکم قرار گیرد.

مبحث اول: الفاظ عموم

۱۵۰- «الفاظ عموم» به چند دسته تقسیم می‌شوند؟ نام برده و درباره هر کدام توضیح دهید؟

دسته اول) الفاظ مفرد؛ مانند: «کل»، «جمع»، «تمام»، «أی»، «دائماً». این دسته، با دلالت وضعی بر عمومیت مدخولشان به صورت عموم استغراقی یا عموم مجموعی دلالت می‌کنند

دسته دوم) هیئت‌ها (ساختارها)ی لفظی؛ مانند:

• **الف) نکره** در سیاق نفی یا نهی. این قسم با دلالت عقلی بر عمومیت سلب حکم از تمام افراد نکره دلالت می‌کند؛ مانند: لا تکرم فاسقا.

• **ب) جمع دارای الف و لام** در صورتی که برای عهد نباشد. این قسم دلالت وضعی بر عموم استغراقی دارد؛ مانند: اکرم العلماء.

• **ج) مفرد همراه با الف و لام** در صورتی که برای عهد نباشد. این

دو دسته
الفاظ عموم

قسم از باب اطلاق و به مقتضای مقدمات حکمت بر عموم استغراقی دلالت می کند؛ مانند: الحسود لایسود.^۱

۱۵۱- فرق «استغراق جمع» با «استغراق مفرد» چیست؟ آیا استغراق جمع به لحاظ مراتب جمع است یا به لحاظ تک تک افراد؟ چرا؟

از نظر استغراق فرقی ندارند و هر دو بر استغراق به لحاظ افراد دلالت می کنند. بلیه در صورت عدم استغراق، کمترین افراد مفرد، یک فرد و کمترین افراد جمع، سه فرد است. برخی گفته اند: «استغراق جمع» به معنای «استغراق جماعت» است و در نتیجه این استغراق شامل «جماعت - جماعت» می شود بر خلاف استغراق مفرد که شامل «فرد فرد» می شود؛ لذا معنای «أکرم جمیع العلماء» این است که: «هر گروه گروه از علما را اکرام کن»؛ پس یک یا دو نفر از آنان لازم نیست. نظیر تشبیه که معنای «أکرم کلّ عالمین» این است که هر دو نفر از علما را اکرام کن؛ لذا اگر یک نفر باشد اکرامش واجب نیست. پاسخ: قیاس جمع بر تشبیه، نادرست است؛ زیرا تشبیه، محدودیت از جانب قلت و کثرت را بیان می کند در حالی که جمع، فقط محدودیت از جانب قلت را می فهماند و از جانب کثرت، نامحدود است. از این رو هر تعداد افرادی که برای جمع در نظر گرفته شود؛ مثلاً سه، چهار، پنج و... هر کدام مرتبه‌ای از جمع خواهد بود و حتی اگر تمام افراد جمع، یکجا منظور باشد باز هم یک مرتبه از جمع اراده شده نه مراتب متعدد. بنابراین استغراق جمع به معنای متوقف نشدن جمع در حد و مرتبه خاصی از مراتب جمع می باشد و در نتیجه استغراق جمع شامل تک تک افرادی خواهد بود که به جمع اضافه می شود.

مبحث دوم: مخصص متصل و منفصل

۱۵۲- «مخصص متصل» و «مخصص منفصل» را تعریف کرده، وجه اشتراک

و وجه افتراق آن دو را ذکر کنید؟

<p>مخصّص متصل، مخصّصی است که با جمله دربردارنده عام، همراه می شود؛ مانند: «أشهد أن لا اله الا الله». «قرینه حالیه» نیز از این قسم، محسوب می شود.</p> <p>مخصّص منفصل مخصّصی است که با فاصله، قبل یا بعد از جمله شامل عام، ذکر می شود.</p>	}	<p>تعریف مخصّص متصل و منفصل</p>
--	---	---------------------------------

مخصّص متصل و منفصل هر دو، قرینه بر مراد متکلم اند و از این جهت با هم فرقی ندارند. فرق آن دو از جهت ظهور کلام در عموم است؛ توضیح این که: هر سخنی تا وقتی که عرفاً پایان نیابد، ظهورش در مقصود متکلم، تمام و حتمی نیست؛ چون ممکن است گوینده، در سخنش قرینه ای بیاورد که عام را تخصیص بزند یا مطلق را مقید نماید. بدین جهت در مخصّص متصل، کلام از ابتدا ظهور حتمی در عموم پیدا نمی کند اما در مخصّص منفصل، کلام از ابتدا ظهور در عموم پیدا می کند ولی بعداً چون ظهور مخصّص، اقوی است بر ظهور عام، مقدم می شود (از باب تقدیم اظهر بر ظاهر یا تقدیم نص بر ظاهر).

مبحث سوم: استعمال عام در مخصّص (افراد باقیمانده)

۱۵۳- آیا استعمال عام در مخصّص (افراد باقیمانده)، مجاز است یا حقیقت؟ اقوال و نظر مصنف را با دلیل بیان کنید؟

در این زمینه چند قول است:

- | | | |
|---|---|--|
| <ul style="list-style-type: none"> • بعضی گفته اند: مطلقاً مجاز است. • بعضی دیگر گفته اند: مطلقاً حقیقت است. • بعضی تفصیل داده اند: اگر مخصّص، متصل باشد حقیقت است و اگر منفصل باشد مجاز است. • برخی نیز عکس قول سوم را گفته اند. | } | <p>اقوال درباره استعمال عام در مخصّص</p> |
|---|---|--|

به نظر مصنف استعمال عام در مخصّص مطلقاً حقیقت است (قول دوم)؛ زیرا قائل به مجازیت گمان کرده در این موارد، أدات عموم در بعض افراد به کار رفته در حالی که چنین نیست؛ زیرا اگر در جمله‌ای مانند: «أكرم كل عالم الا الفاسقين» دقت شود معلوم می‌شود واژه «کل» در معنای عموم به کار رفته است؛ یعنی عموم و شمول را نسبت به مدخول خود می‌فهماند. البته مدخول «کل» گاهی یک کلمه است؛ مانند «أكرم كل عادل» و گاهی بیش از یک کلمه مانند مثال فوق. بنابراین در خود ادات عموم، مجازیتی نیست. و از سویی درباره مدخول ادات عموم مانند «عالم» نیز نمی‌توان ادعای مجازیت نمود؛ زیرا واژه «عالم» بر طبیعت، دلالت دارد و هیچ اشاره‌ای به تمام یا بعض افراد نمی‌کند. در نتیجه در معنای خودش یعنی طبیعت به کار رفته است. بنابراین نه ادات عموم و نه مدخول آنها در غیر معنای موضوع له خود به کار نرفته‌اند.

درباره مخصّص منفصل نیز کلام به همین صورت است.

مبحث چهارم: حجیت عام مخصّص در افراد باقیمانده

۱۵۴- آیا عام مخصّص، در باقی افراد حجت است؟ یعنی اگر در شمول عام نسبت به بعضی افراد شک کردیم آیا می‌توانیم به عام تمسک کنیم؟ مثال زده و اقوال و نظر مصنف را همراه دلیل بیان کنید؟

مثال مسئله: مولا می‌گوید: «كل ماء طاهر» بعد دلیل متصل یا منفصل می‌گوید: «الا ما تغیر بالنجاسة» و ما احتمال بدهیم آب قلیلی که با نجاست، ملاقات کرده ولی تغیر نکرده استنا شده است (یعنی حکم به نجاست آن می‌شود). در اینجا اگر عام مخصّص را در ما بقی، حجت بدانیم به طهارت این آب حکم می‌کنیم و گرنه باید دنبال دلیلی بگردیم که حکم به طهارت یا نجاست این آب می‌کند.

برخی می‌گویند: اگر مخصّص، متصل باشد، حجت خواهد بود و اگر منفصل باشد حجت نیست. برخی نیز به عکس گفته‌اند.

به نظر مصنف عام مخصّص مطلقاً در افراد باقیمانده حجت است؛ زیرا ریشه این نزاع برمی گردد به این که آیا عام مخصّص در ما بقی، مجاز است یا نه و روشن شد که به نظر ما حقیقت است.

مبحث پنجم: آیا اجمال مخصّص به عام سرایت می کند

در مبحث چهارم فرض این بود که خاص، اجمالی ندارد اما این مبحث مربوط به صورتی است که خاص، اجمال دارد. در اینجا ابتدا شبهه مفهومی و مصداقیه تعریف می شود و در ادامه از آنجا که حکم آن دو با یکدیگر تفاوت دارد در دو مطلب، حکم هر کدام جداگانه بررسی می گردد.

۱۵۵- «شبهه مفهومی» و «شبهه مصداقیه» را تعریف کرده و مثال بزنید.

شبهه مفهومی آن است که مفهوم چیزی برای انسان، مبهم و مورد تردید باشد؛ مانند «هر آبی پاک است مگر آن آبی که بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کند»، معلوم نیست فقط تغییر حسی منظور است یا اعم از تغییر حسی و تقدیری و نیز مانند این که گفته می شود: «به خالد خوش گمان باش» که معلوم نیست خالد بن بکر منظور است یا خالد بن سعد.

تعریف شبهه
مفهومی و
شبهه مصداقیه

شبهه مصداقیه آن است که مفهوم چیزی روشن و واضح است اما معلوم نیست شامل فلان مصداق می شود یا نه؛ مثلاً شک داریم آیا فلان آب با نجاست تغییر پیدا کرده تا نجس باشد یا تغییر نکرده است.

مطلب اول: شبهه مفهومی

۱۵۶- آیا در شبهه مفهومی، اجمال مخصّص به عام سرایت می کند تا در نتیجه درباره فرد مشکوک نتوان به عام تمسک نمود؟ صور مسئله را بیان کنید؟

(الف) از یک سو یا از قبیل اقل و اکثر هستند؛ مانند مثال تغییر آب که معلوم نیست تنها شامل تغییر حسی است (اقل) و یا هم شامل حسی و هم تقدیری می شود (اکثر) و یا از قبیل متباینین؛ مانند مثال خالد که معلوم نیست کدام خالد منظور است.

مسئله، چهار صورت دارد؛ زیرا دو طرف شبهه مفهومیه

(ب) و از سوی دیگر مخصص، یا متصل است و یا منفصل.

صورت اول و دوم) مخصص متصل از قبیل اقل و اکثر یا متباینین: در این صورت اجمال مخصص به عام، سرایت می کند؛ زیرا مخصص متصل، قرینه متصل به کلام است و از همان اول نمی گذارد کلام، ظهور در عموم پیدا کند. بنابراین اگر فردی مشکوک وجود داشته باشد که معلوم نیست مشمول خاص است یا مشمول عام، نمی توان به اصالت العموم تسک نمود؛ مثلا در مثال «أكرم العلماء الا الفساق» اگر صد نفر عالم باشد و بدانیم نود نفر آنها عالم غیر فاسق و هفت نفر عالم فاسق اند و در سه نفر شک داشته باشیم فاسق هستند یا نه در اینجا آن نود نفر را اکرام می کنیم و آن هفت نفر را اکرام نمی کنیم و اما درباره سه نفر نمی توانیم اصالت العموم اجرا کنیم و آنها را در حکم عام داخل نماییم.

صور سرایت اجمال مخصص به عام

صورت سوم) مخصص منفصل و شک بین اقل و اکثر: در اینجا اجمال خاص به عام سرایت نمی کند؛ زیرا عام، ابتدا ظهور در عموم پیدا کرده و شامل مثلا صد نفر می شود و اگر بعد از آن مخصصی وارد شد چون مخصص، اقوی از عام است همان هفت نفر خود را از عام بیرون می آورد و آن سه نفر کما کان تحت عام باقی خواهد بود.

صورت چهارم) مخصص منفصل و شک بین متباینین: در اینجا اجمال خاص به عام سرایت می کند؛ زیرا گرچه کلام از ابتدا ظهور در عموم پیدا کرده ولی به خاطر علم اجمالی به تخصیص دیگر آن

عام، در ظهور خود حجیت ندارد و در نتیجه نمی توان درباره یکی از دو فرد مردد؛ مثلاً خالد بن بکر و خالد بن سعد به اصالت العموم تمسک نمود.

* تذکر: از بیان فوق فرق مخصص منفصل دایر بین متباینین با مخصص متصل دایر بین اقل و اکثر (که در هر دو نمی توان به اصالت العموم تمسک نمود) دانسته می شود؛ زیرا در اولی ابتدا کلام در عموم ظهور دارد ولی به خاطر علم اجمالی به تخصیص، آن ظهور حجیت ندارد در حالی که در دومی اساساً ظهور در عموم حاصل نمی شود.

مطلب دوم: شبهه مصداقیه

۱۵۷- آیا در شبهه مصداقیه، اجمال مخصص به عام سرایت می کند؟ قول قدما و نظر مصنف را همراه با دلیل بیان کنید؟

به قدمای اصولیین نسبت داده شده که در شبهه مصداقیه تمسک به عام می کرده اند و لذا درباره ید مشکو که (که آیا ضمانی است یا عدوانی) فتوی به ضمانت داده اند. برخی برای این قول چنین استدلال کرده اند که در اینجا انطباق عنوان عام بر مصداق مردد (ید مشکو که) معلوم است و لذا تا وقتی مزاحمی در کار نباشد عام (یعنی قاعده ید: «علی الید ما أخذت حتی تؤدی») درباره آن حجت است ولی انطباق خاص بر آن معلوم نیست لذا با حجیت عام، مزاحمت نمی کند.

به نظر مصنف مطلقاً نمی توان در شبهه مصداقیه به عام تمسک کرد؛ چه مخصص متصل باشد و چه منفصل؛ به این دلیل که مخصص، حجتی اقوی از عام است و باعث می شود حجیت عام به افراد کمتری محدود بشود. از این رو حجیت عام درباره فرد مشکوک دارای مزاحم است و لذا به خاطر وجود مزاحم اگر عنوان عام بر فرد مشکوک، معلوم الانطباق است دیگر معلوم الحجیه نیست و چیزی که حجیتش معلوم نیست حجت نیست (مشکوک الحجیه لیس بحجة).

۱۵۸- فرق شبهه مصداقیه با شبهه مفهومی‌ای که مخصص آن منفصل و دایر بین اقل و اکثر است چیست؟

فرقشان این است که در شبهه مفهومی‌ای که مخصص منفصل دارد و دایر بین اقل و اکثر است، مخصص فقط در همان اقل، حجت است؛ زیرا این مخصص درباره فرد مشکوک، مشکوک الحجیه می‌باشد و مشکوک الحجیه حجت محسوب نمی‌شود. در نتیجه فرد مشکوک، زیرمجموعه حجیت عام باقی می‌ماند در حالی که در شبهه مصداقیه، فرد مشکوک زیرمجموعه حجیت خاص قرار دارد و از تحت عام بیرون است.

* تذکر: معلوم نیست فتوای مشهور به ضمانت درباره ید مشکوک، به خاطر تمسک به عام در شبهه مصداقیه باشد بلکه ظاهراً علت دیگری دارد.

تنبيه

این تنبیه درباره مخصص لَبِّي است و نتیجه‌اش این است که به نظر مصنف در شبهه مصداقیه اگر مخصص، لَبِّي باشد تمسک به عام درست است.

۱۵۹- «مخصص لَبِّي» را تعریف کرده و بیان کنید آیا تمسک به عام در شبهه مصداقیه در صورتی که مخصص، لَبِّي باشد جایز است؟ اقوال بزرگان علم اصول را همراه با دلیل ذکر نموده و نظر مصنف را بیان کنید؟

مخصص لَبِّي به مخصص غیر لفظی مانند اجماع و دلیل عقلی گفته می‌شود.

اقوال بزرگان علم اصول

♦ **قول اول** شیخ انصاری فرموده است: تمسک به عام در شبهه مصداقیه در صورتی که مخصص، لَبِّي باشد جایز است.

♦ **قول دوم** صاحب کفایه تفصیل داده می‌فرماید:

• **الف**) اگر مخصص لَبِّي به گونه‌ای باشد که متکلم برای بیان مراد خویش

بتواند بر آن اعتماد کند؛ مانند این که مخصص عقلی بدیهی باشد در این صورت مانند مخصص متصل باعث می شود عام، ظهور در عموم پیدا نکند و در نتیجه تمسک به عام جایز نیست.

• (ب) اگر مخصص این طور نباشد تمسک به عام جایز است؛ زیرا عموم عام بدون مزاحم باقی می ماند.

♦ **قول سوم** علامه نائینی تفصیل دیگری داده می فرماید: مخصص لبی مطلقاً هیچ فرقی با مخصص لفظی ندارد و لذا کاشف از تقیید مراد واقعی از عام و باعث تخصیص آن است. بله اگر مخصص لبی، کاشف از تقیید موضوع عام نباشد بلکه کاشف از ملاک حکم شارع باشد اینجا تمسک به عام جایز است؛ مانند این که مثلاً عقل، ملاک واقعی حکم شارع را دریابد و یا مثلاً اجماع قائم شود بر این که خاص، بیانگر ملاک حکم شارع است؛ مثلاً در جمله: «لعن الله بنی فلان قاطبه» با دلیل عقلی یا از طریق اجماع بدانیم ملاک لعن آنان کفرشان می باشد. در این صورت اگر در یکی از آنان شک کنیم که کافر است یا مؤمن، به عموم عام تمسک می کنیم.

سپس علامه نائینی فرمودند: اگر درباره مخصصی شک شود که کاشف از تقیید است است یا کاشف از ملاک حکم شارع در اینجا تفصیل صاحب کفایه موجه است؛ یعنی اگر حکم عقل، ضروری باشد کاشف از تقیید می باشد و گرنه کاشف از ملاک خواهد بود.

مصنف نظر شیخ انصاری را پسندیده اما با دلیلی غیر از دلیل شیخ.

مبحث ششم: عمل به عام قبل از جستجو از مخصص جایز نیست

۱۶۰- آیا عمل به عام قبل از فحص از مخصص جایز است؟ به چه دلیل؟

خیر؛ زیرا معمولاً شیوه شارع در بیان احکام، وابسته به قرائن منفصل است؛ یعنی شارع به صورت تدریجی ابتدا عام را ذکر می کند و سپس با مخصص منفصل، مراد واقعی از آن را بیان می نماید؛ لذا هیچگاه نمی توان به ظهور ابتدایی عام در عموم، تمسک نمود.

۱۶۱- تا چه مقدار فحص و جستجو از مخصص قبل از عمل به عام لازم می باشد؟

تا حدی که باعث اطمینان به عدم وجود مخصص باشد و لازم نیست حتما قطع به عدم مخصص حاصل شود.

مبحث هفتم: ضمیری که به برخی از افراد عام برمی گردد

۱۶۲- اگر بعد از عام، ضمیری واقع شود که به بعضی از افراد عام رجوع می کند چه مشکلی به وجود خواهد آمد و راه حل آن چیست؟ مثال زده و اقوال علما و نظر مصنف را همراه با دلیل بیان کنید؟

آیه: (و الْمُطَّلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ... وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ...) ^۱ می فرماید: «زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند» و سپس می فرماید: «همسرانشان، برای باز گرداندن آنها در این مدت (از دیگران) سزاوارترند». در بخش اول این آیه (المطلقات) همه زنان مطلقه اراده شده ولی در بخش دوم (بعولتهن)، منظور زنانی است که طلاق رجعی داده شده اند. برای حل این مشکل یکی از این دو راه زیر وجود دارد.

(الف) تصرف در ظهور عام در عموم: به این صورت که مراد از عام،

بعض افراد (یعنی مطلقات رجعی) باشد و ضمیر به همان بعض، رجوع کند.

(ب) حمل بر استخدام: یعنی عام به حال خود باقی باشد و درباره ضمیر، استخدام صورت گیرد به این صورت که ضمیر به برخی از افراد عام رجوع کند.

دو راه حل
درباره ضمیری
که بعد از عام
واقع می شود

علما در اینجا سه قول دارند:

قول اول) تصرف در ضمیر: برخی درباره عام، اصالت العموم اجرا کرده

و در ضمیر، تصرف نموده‌اند.

قول دوم) تصرف در عام: برخی درباره ضمیر، اصل عدم استخدام اجرا

کرده و در عام، تصرف نموده‌اند.

قول سوم) رجوع به اصول عملیه: برخی می‌گویند: هیچکدام از این دو

اصل، اجرا نمی‌شود بلکه باید به اصول عملیه رجوع شود؛ زیرا از

یک سو به خاطر وجود قرینه نمی‌توان به اصالت عموم تمسک نمود

و از سوی دیگر اصالت عدم استخدام از اصول لفظیه است و اصول

لفظیه برای رفع شک در مراد متکلم به کار می‌روند در حالی که در

اینجا مراد متکلم معلوم است و شک در کیفیت استعمال می‌باشد.

دیدگاه‌های
علما درباره
ضمیری که
بعد از عام
واقع می‌شود

به نظر مصنف در اینجا اصالت العموم اجرا می‌شود چه مخصص، متصل باشد و

چه منفصل و درباره ضمیر، استخدام صورت می‌گیرد؛ زیرا حکم موجود در جمله

مشمول بر ضمیر، غیر از حکم موجود در جمله مشتمل بر عام است؛ از این رو می‌توان

ضمیر را از باب استخدام شمرد بدون این که اشکالی برای عموم عام بوجود آید؛ مانند این

که گفته می‌شود: «العلماء يجب إكرامهم و هم يجوز تقلیدهم»؛ در این مثال اگر منظور از

«هم» با توجه به قرینه، علمای عادل باشد باعث نمی‌شود حکم جمله اول نیز به علمای عادل

اختصاص پیدا کند.

مبحث هشتم: استثنای واقع بعد از چند جمله

۱۶۳- هر گاه استثنا بعد از جملات متعدد قرار بگیرد و رجوع استثنا به همه آنها ممکن باشد وظیفه چیست؟ نظر مصنف را بیان کنید؟

قرینه بر مراد از عام و مفسر آن محسوب می‌شود و برای تقدیم خاص بر عام همین قرینه بودن عرفی، کافی است و لازم نیست حتما ظهور آن از عام، اقوی باشد. (بنابراین، مبنای مصنف در تقدیم خاص با مبنای آنان فرق دارد).

مبحث دهم: تخصیص قرآن با خبر واحد

۱۶۶- آیا تخصیص آیه قرآن، با خبر واحد، ممکن است؟ چرا؟

بله؛ زیرا: (اولاً) گرچه قرآن، قطعی السند است اما چون مشتمل بر محکم و متشابه و نصّ و ظاهر و عام و مطلق است دلالتش ظنی است و ثانیاً) روایات زیادی نقل شده که مخصص یا مقید آیات قرآنی است.

بنابراین اگر خبر، متواتر باشد بدون تردید آیه را تخصیص می‌زند و اگر خبر واحد باشد و دلیل قطعی بر حجیت شرعی آن وجود داشته باشد چهار صورت فرض می‌شود که هر کدام، حکمی دارد:

- | | | |
|---|---|--|
| <p>(اول) تصرف در دلالت خبر: این کار ممکن نیست؛ چون خبر، نصّ یا اظهر است.</p> <p>(دوم) تصرف در سند قرآن: این نیز ممکن نیست؛ زیرا سند قرآن قطعی است.</p> <p>(سوم) تصرف در دلالت آیه: آیه تخصیص زده می‌شود و اصل عدم کذب راوی درباره خبر اجرا می‌شود؛ چون خبر، نصّ یا اظهر است.</p> <p>(چهارم) تصرف در سند خبر: راوی، تکذیب شده و حجیت خبر، پذیرفته نمی‌شود و درباره آیه اصالت العموم اجرا می‌شود.</p> | } | <p>چهار فرض در صورت تقابل خبر واحد با آیه قرآن</p> |
|---|---|--|

به نظر مصنف دلالت خبر، بر ظاهر آیه مقدم می‌شود؛ زیرا خبر، قرینه بر مراد از آیه قرآنی بوده و مفسر آن است. بنابراین اصالت عدم کذب راوی درباره خبر، بر اصالت العموم درباره آیه مقدم می‌باشد.

مبحث یازدهم: دوران بین تخصیص و نسخ

۱۶۷- عام و مخصّص از نظر علم و عدم علم به تاریخ صدورشان چند صورت دارند؟ حکم هر کدام را از نظر نسخ و تخصیص، همراه دلیل بیان کرده و نظر نهایی مصنف را در این قسمت بیان کنید؟

عام و خاص از نظر تاریخ صدور پنج صورت دارند:

- | | | |
|--|---|--|
| <p>(۱) تاریخ هر دو معلوم است و عرفاً همزمان با یکدیگرند.</p> <p>(۲) تاریخ هر دو معلوم است و عام، مقدم بر خاص می باشد.</p> <p>(۳) تاریخ هر دو معلوم است و خاص، مقدم بر عام می باشد.</p> <p>(۴) تاریخ هر دو مجهول است.</p> <p>(۵) تاریخ یکی معلوم و تاریخ دیگری مجهول است.</p> | } | <p>اقسام عام و خاص از نظر تاریخ صدور</p> |
|--|---|--|

♦ (صورت اول) در این صورت خاص، مخصّص عام است و مجالی برای نسخ، وجود ندارد.

♦ (صورت دوم) این صورت دو حالت دارد:

• (حالت اول) خاص قبل از وقت عمل به عام وارد شده: در این حالت خاص، عام را تخصیص می زند؛ یا به این دلیل که تخصیص، اولویت دارد و یا به علت این که ناسخ، قبل از وقت عمل به منسوخ نمی آید.

• (حالت دوم) خاص بعد از عمل به عام وارد شده: این حالت محل اختلاف اصولیین است:

(الف) برخی گفته اند: خاص، ناسخ است؛ چون اگر مخصّص باشد تأخیر بیان از وقت عمل لازم می آید و این، کاری قبیح است.

(ب) برخی دیگر گفته اند: خاص می تواند مخصّص یا ناسخ

حکم صور پنجگانه عام و خاص

ادامه دارد



باشد؛ زیرا **اولا**) اگر توسط قرینه‌ای ثابت شد که عام در اینجا برای بیان حکم ظاهری آمده (به خاطر مصلحتی که در کتمان حکم واقعی هست نظیر مصلحت تدریج در بیان احکام یا مصلحت تقیه) در حالی که حکم واقعی بر طبق خاص است در اینجا خاص، مخصص می‌باشد.

و **ثانیا**) اگر ثابت شد که عام آمده تا بر اساس مصالح واقعیته، حکم واقعی را بیان کند خاص، ناسخ خواهد بود.

و **ثالثا**) اگر قرینه‌ای در کار نباشد هر کدام از نسخ و تخصیص، جایز است.

مصنف می‌فرماید: به نظر می‌رسد اگر در کلام، قرینه‌ای نباشد بهتر است خاص، بر تخصیص حمل شود؛ زیرا در اینجا اصالت العموم اجرا می‌شود و اصالت العموم فقط بیانگر حکمی ظاهری است که مراد جدی متکلم است؛ پس اصالت العموم با حکم واقعی کاری ندارد (بویژه که شیوه شارع در بیان احکام، ابتدا بیان عمومات و سپس آوردن مخصّصات منفصل برای بیان مراد واقعی از آنهاست؛ به همین جهت گفته‌اند: «ما من عام الا وقد خصّ»). بنابراین در این حالت بهتر است خاص، مخصص باشد.

♦ صورت سوم) این صورت نیز دو حالت دارد:

• **حالت اول**) عام، قبل از عمل به خاص، وارد شده: در این حالت خاص، مخصص عام است.

• **حالت دوم**) عام، بعد از عمل به خاص وارد شده: در این حالت چون تأخیر بیان از وقت حاجت نیست حمل بر نسخ معنا ندارد با این حال برخی قائل به نسخ شده‌اند.

مصنف می‌فرماید: گویا دلیل این قائل آن است که در اینجا

ادامه

حکم صور
پنجگانه عام و
خاص

ادامه دارد

اصالت العموم در عام، اجرا می شود و خاص متقدم در صورتی حمل بر تخصیص می شود که دلالتش اقوی از دلالت عام باشد اما چون احتمال دارد عام، ناسخ خاص باشد دلالت این خاص، اقوی نیست و در نتیجه حمل بر تخصیص معنا ندارد.

پاسخ مصنف این است که: بهتر است این صورت نیز بر تخصیص حمل شود؛ زیرا اولاً: همان طور که گفته شد اصالت العموم فقط مراد جدی را می فهماند نه حکم واقعی را در حالی که عام در صورتی حمل بر نسخ می شود که حکم واقعی را بفهماند.

ثانیاً: احتمال نسخ در اینجا از قوت ظهور خاص، نمی کاهد بلکه می توان گفت: عامی که بعد از خاص آمده اساساً ظهوری در عموم پیدا نمی کند؛ زیرا خاص متقدم مانند مخصص متصل یا قرینه حالیه است.

♦ صورت چهارم و پنجم) این دو صورت بدون اشکال، بر تخصیص حمل می شوند و جایی برای نسخ در آنها وجود ندارد.

حاصل این که: به نظر مصنف در تمام صور پنجگانه، کلام بر تخصیص حمل می شود.



ادامه

حکم صور
پنجگانه عام و
خاص

● باب ششم: مطلق و مقید

- ◆ مسئله اول: معنای مطلق و مقید
- ◆ مسئله دوم: اطلاق و تقييد متلازمند
- ◆ مسئله سوم: اطلاق در جمله‌ها
- ◆ مسئله چهارم: آیا اطلاق بر اثر وضع است؟
- ◆ مسئله پنجم: مقدمات حکمت
- ◆ مسئله ششم: مطلق و مقید متنافی

چکیده باب ششم

- (۱۴۶) مطلق به چیزی گفته می‌شود که اطلاق و رهایی داشته و بدون قید باشد و مقید چیزی است که دارای قید است.
- (۱۴۷) اطلاق و تقید در هر چیزی به تناسب خود آن چیز است.
- (۱۴۸) فرق عام و مطلق این است که مطلق یعنی رها و آزاد از قید و عام یعنی فراگیر.
- (۱۴۹) اطلاق در جمله‌ها «اطلاق هیئت» و در مفردات «اطلاق ماده» است.
- (۱۵۰) منشأ اطلاق در اعلام شخصی و در جملات، به کمک مقدمات حکمت است و در اسمای اجناس از دلیل دیگری استفاده می‌شود؛ زیرا اسمای اجناس برای خود معانی بدون قید اطلاق، وضع شده‌اند.
- (۱۵۱) هر گاه ماهیت، با امری خارج از خود مقایسه شود یکی از این سه اعتبار را نسبت به امر خارجی خواهد داشت: بشرط شیء، بشرط لا و لا بشرط.
- (۱۵۲) ماهیت مهمله یعنی ماهیتی که به ذات و ذاتیات آن توجه شده بدون مقایسه با بیرون از ذات، ماهیت لا بشرط مقسمی ماهیتی است که مقسم برای اعتبارات سه گانه ماهیت است.
- (۱۵۳) ماهیت مهمله، وجود مستقل در ذهن دارد ولی ماهیت لا بشرط مقسمی مستقل نیست و تنها با وجود یکی از اقسام خود تحقق می‌یابد.
- (۱۵۴) لا بشرط سه گونه اطلاق دارد: ماهیت مهمله، لا بشرط مقسمی و لا بشرط قسمی.
- (۱۵۵) بر ماهیت دو گونه حکم می‌شود: حمل ذاتیات ماهیت بر آن و حمل امری خارجی بر ماهیت.
- (۱۵۶) امر خارج از ذات دو گونه است: امر خارج از ذات، خودِ محمول است، امر خارج از ذات، غیر از محمول است.
- (۱۵۷) اگر موضوع له اسمای اجناس معانی با قید اطلاق باشد (مشهور قدمای اصولیین قبل از سلطان العلماء) چنانچه این الفاظ در مقید به کار روند مجاز خواهند بود و اگر

- موضوع له، خود معانی بدون اطلاق باشند استعمال این الفاظ در مقید، حقیقت است.
- (۱۵۸) به نظر مصنف موضوع له اسمای اجناس، ذات معناست که هنگام وضع، لابشرط لحاظ شده و هنگام استعمال، ممکن است به صورت ماهیت مهمله یا یکی از اعتبارات سه گانه در نظر گرفته شود.
- (۱۵۹) مقدمات حکمت مجموعه شرایطی است که با وجود آنها کلام، حمل بر اطلاق می شود.
- (۱۶۰) «مقدمات حکمت» عبارتند از: اول) اطلاق و تقید، ممکن باشد، دوم) قرینه بر تقید آورده نشود، سوم) متکلم در مقام بیان باشد.
- (۱۶۱) هر کلامی که امکان تقید داشته باشد و متکلم نیز حکیم و متوجه و در مقام بیان و تفهیم باشد اما قیدی نیورد در این صورت ظهور در اطلاق خواهد داشته و حجت بر متکلم و سامع می باشد.
- (۱۶۲) قدر متیقن در مقام مخاطب از مقدمات حکمت شمرده می شود. متکلم می تواند برای بیان مقصود خود به وجود قدر متیقن در مقام مخاطب، اکتفا کند و مخاطب نیز با توجه به همان قدر متیقن، امثال تکلیف می کند
- (۱۶۳) «انصراف لفظی» یعنی انصراف ذهن از لفظ به بعضی از مصادیق، مانع از تمسک به اطلاق است.
- (۱۶۴) «انصراف بدوی» یعنی دخالت یک عامل خارجی مانند زیادبودن مصادیق، در انصراف ذهن از لفظ به مصداق یا صنف خاصی مانع از تمسک به اطلاق نیست.
- (۱۶۵) مقصود از تنافی مطلق و مقید آن است که اگر بخواهیم هم ظاهر مطلق و هم ظاهر مقید را حفظ کنیم با یکدیگر تکاذب پیدا می کنند و نمی توان به هر دو عمل نمود.
- (۱۶۶) شرایط تحقق تنافی بین مطلق و مقید عبارتند از: ۱) تکلیف در مطلق و مقید یکی بوده و متعدد نباشد، ۲) تکلیف در هر دو الزامی باشد، ۳) تکلیف در مقید تکلیف ثانوی نباشد.
- (۱۶۷) برای رفع تنافی مطلق و مقید دو راه وجود دارد: راه اول: در ظهور مطلق، تصرف شود، راه دوم: به گونه ای در مقید، تصرف شود تا با مطلق سازگاری پیدا کند.
- (۱۶۸) اگر مطلق و مقید در اثبات و نفی، اختلاف دارند، مطلق، در همه موارد، بر مقید حمل

می شود و اگر در اثبات و نفی، اتفاق دارند هر گاه اطلاق، بدلی باشد یا باید مطلق بر مقید حمل شود و یا مقید که ظهور در وجوب تعیینی دارد بر استحباب (چون افضل افراد واجب است) یا بر وجوب تخییری (چون یکی از افراد واجب است) حمل گردد.

(۱۶۹) به نظر مصنف ظهور مقید در واجب تعیینی مقدم بر ظهور مطلق در اطلاق است.

(۱۷۰) اگر اطلاق، شمولی باشد اصلاً دو جمله با یکدیگر تافی ندارند تا رفع شود.

مسئله اول: معنای مطلق و مقید

۱۶۸- «مطلق» و «مقید» را تعریف کرده و توضیح دهید آیا اطلاق و تقیید،

وصف نفسی اند یا نسبی؟

مصنف می گوید: به نظر می رسد اصولیین واژه مطلق و مقید را به همان معنای لغوی به

کار می برند و اصطلاح خاصی ندارند. از این رو:

مطلق به چیزی گفته می شود که اطلاق و رهایی داشته و بدون قید باشد و

مقید چیزی است که دارای قید است. (پس تقیید، ملکه است و اطلاق، عدم ملکه).

البته اطلاق و تقیید در هر چیزی به تناسب خود آن است. از این رو اطلاق گاهی به

لحاظ معناست و گاهی به لحاظ حالات؛ مثلا: اسمای اجناس مانند «انسان» و «حیوان» نسبت

به معنای خود، مطلق اند و علم شخصی مانند «زید» نسبت به معنای خود که شخص معین

است مطلق نیست ولی نسبت به حالاتِ مصداق می تواند مطلق باشد؛ مثلا اگر گفته شود

«زید را اکرام کن» در اینجا قیدی نیامده که زید در چه حالتی باشد تا اکرام شود؛ در خانه

باشد یا بیرون و سواره باشد یا پیاده، و نیز لفظ عام نسبت به حالات افراد خود می تواند

مطلق باشد.

نتیجه بیان فوق این است که:

♦ **اولا:** مطلق می تواند «اسم جنس» یا «علم شخصی» و یا «لفظ عام» باشد؛

بنابراین، تعریف آن به «چیزی که بر معنای شایع در جنس خود دلالت

می کند» (یعنی همان اسم جنس) تعریف به اخص است و اشکال دارد.

♦ **ثانیا:** اطلاق و تقیید دو امر نسبی اند نه نفسی؛ چون مثلا علم شخصی نسبت به معنای خود، مطلق نیست ولی نسبت به حالات خود می تواند مطلق باشد در حالی که وصف نفسی از موصوف خود جدا نمی شود.

۱۶۹- آیا «عام» می تواند مطلق باشد؟ فرق های عام و مطلق چیست؟

بله عام به لحاظ حالات افراد خود می تواند مطلق باشد؛ مانند «علما را اکرام کن». «علما» در این مثال نسبت به این که در خانه باشند یا در مدرسه و یا در مجلس باشند، مطلق است.

فرق های عام و مطلق

تنها فرقی که از عبارت مصنف در اینجا می توان استفاده کرد این است که: «مطلق یعنی رها و آزاد از قید، و عام یعنی فراگیر». پس اطلاق، معنایی عدمی (عدم قید) است ولی عموم، معنایی وجودی (فراگرفتن) است.^۱

مسئله دوم: تلازم اطلاق و تقیید

۱۷۰- بین اطلاق و تقیید چه نوع تقابلی برقرار است؟ رابطه و پیوند آن دو چگونه است؟ مثال بزنید.

۱. نگارنده جهت آشنایی بیشتر به فرق های دیگری نیز اشاره می کند:

۲) عام دارای الفاظی مخصوص است؛ مانند «کل» و... (ر.ک. به: پرسش و پاسخ ۱۵۰) ولی مطلق، لفظ مخصوص به خود ندارد.

۳) در مطلق، «طبیعت» مورد نظر است نه افراد و لذا در مقام امثال مطلق، کافی است یک فرد از افراد طبیعت انجام شود؛ مثلا اگر گفته شود: «نماز بخوان» همین که یک بار نماز بخواند کافی است اما در عام، «افراد» مورد نظر است؛ یا همه افراد مانند عموم استغراقی و مجموعی و یا بعضی از آنها مانند عموم بدلی.

۴) دلالت عام بر عموم یا با وضع است یا با دلیل عقل و یا با اطلاق. (ر.ک. به: پرسش و پاسخ ۱۵۰) اما دلالت مطلق بر اطلاق، همیشه با اطلاق و مقدمات حکمت است.

۵) در عام، غالبا استغراق مطرح است و در مطلق بیشتر بدلیت منظور است.

تقابل بین تقييد و اطلاق از نوع تقابل ملکه و عدم ملکه است؛ زیرا اطلاق يعنی عدم تقييد در چیزی که قابليت برای تقييد دارد؛ بدین جهت این دو با یکدیگر تلازم امکانی دارند یعنی اطلاق در جایی ممکن است که تقييد ممکن باشد و هر جا تقييد محال است امکان هم محال است؛ مثلاً در «أعتق رقبة مؤمنة» چون تقييد ممکن بوده اطلاق هم ممکن است اما در تقسیمات ثانویه که تقييد امر مولا به قید «قصد امثال» ممکن نیست اطلاق هم از این جهت امکان ندارد.^۱

مسئله سوم: اطلاق در جمله‌ها

۱۷۱- آیا اطلاق و تقييد در جملات نیز وجود دارد؟ مثال بزنید.

بله مثلاً صیغه «افعل» نسبت به عینی یا کفایی بودن و یا نفسی و غیره می‌تواند اطلاق داشته باشد در جایی که متکلم مشخص نکند کدامیک مراد اوست.^۲ اطلاق در جمله‌ها «اطلاق هیئت» و در مفردات «اطلاق ماده» است.

مسئله چهارم: منشأ اطلاق در أعلام، جملات و اسمای اجناس

در این مسئله منشأ دلالت بر اطلاق بررسی می‌شود. البته در این مسئله بیشتر، تشخیص موضوع له اسمای اجناس مورد توجه است. مصنف معتقد است اطلاق، از موضوع له اسمای اجناس بیرون است و با مقدمات حکمت فهمیده می‌شود. برای اثبات این مطلب ابتدا دو مقدمه ذکر نموده و سپس اقوال را بررسی نموده است.

۱۷۲- منشأ اطلاق در أعلام، جملات و اسمای اجناس چیست؟ توضیح داده و نظر مصنف را بیان کنید.

۱. رک به: پرسش و پاسخ ۷۱.
۲. رک به: پرسش و پاسخ‌های ۷۴ و ۷۵ و ۷۶.

(الف) اطلاق در اعلام شخصی (که به لحاظ حالات است) به کمک مقدمات حکمت تحقق می پذیرد و وضعی نیست.

(ب) اطلاق در جملات نیز به کمک مقدمات حکمت است.

(ج) اطلاق در اسمای اجناس (نظیر انسان و سنگ) و مانند آنها مورد اختلاف اصولیین است:

قدما گفته اند: اسمای اجناس برای معانی با قید اطلاق وضع شده اند به گونه ای که اطلاق، جزو معنای موضوع له است. متأخرین می گویند: اسمای اجناس برای خود معانی بدون قید اطلاق، وضع شده اند و اطلاق از دلیل دیگری استفاده می شود. به نظر مصنف قول متأخرین صحیح است.^۱

منشأ اطلاق
در موارد
مختلف

مقدمه اول: اعتبارات سه گانه ماهیت

۱۷۳- «اعتبارات سه گانه ماهیت» را توضیح دهید و مثال بزنید.

هر گاه ماهیت، با امری خارج از خود مقایسه شود یکی از این سه اعتبار را نسبت به امر خارجی خواهد داشت:

(الف) بشرط شیء؛ در صورتی که ماهیت، مشروط به آن امر باشد؛ مانند نماز نسبت به رکوع.

(ب) بشرط لا؛ در صورتی که ماهیت، مشروط به عدم آن شیء باشد؛ مانند نماز نسبت به خوردن و آشامیدن.

(ج) لا بشرط؛ در صورتی که ماهیت، نه مشروط به وجود و نه مشروط به عدم آن شیء باشد؛ مانند وجوب نماز بر انسان نسبت به این که آزاد باشد.

اعتبارات
سه گانه
ماهیت

۱. برای نقد و بررسی اقوال رک به: پرسش و پاسخ ۱۷۸ و ۱۷۹.

۱۷۴- «ماهیت مهمله» و «ماهیت لابشرط مقسمی» را تعریف کرده و فرق بین آنها را توضیح دهید.

ماهیت مهمله ماهیت من حیث هی است یعنی ماهیتی که به ذات و ذاتیات آن توجه شده بدون مقایسه با بیرون از ذات؛ مانند ماهیت «انسان» با توجه به «حیوان» و «ناطق» که ذاتیات آن را تشکیل می‌دهد بدون توجه به این که این ماهیت در چه افرادی پیدا می‌شود. ماهیت لابشرط مقسمی ماهیتی است که مقسم برای اعتبارات سه‌گانه ماهیت است و نسبت به آنها به صورت لابشرط، ملاحظه شده است ولی برای تحقق اقسام سه‌گانه، با بیرون از خود مقایسه شده است. این ماهیت چون مقسم است (مانند هر مقسمی) وجود جداگانه غیر از وجود اقسام خود ندارد.^۱ از این بیان نتیجه می‌گیریم که:

اولا) ماهیت مهمله با بیرون از ذات، مقایسه نمی‌شود در حالی که ماهیت لابشرط مقسمی با بیرون از ذات، مقایسه می‌شود و در نتیجه، اقسام سه‌گانه ماهیت به وجود می‌آید.

ثانیا) ماهیت مهمله، وجود مستقل در ذهن دارد ولی ماهیت لابشرط مقسمی مستقل نیست و تنها با وجود یکی از اقسام خود وجود دارد.

۱۷۵- سه گونه اطلاق «لابشرط» را توضیح دهید.

- | | | |
|---|---|----------------------|
| <p>(۱) لابشرط به معنای ماهیت مهمله یعنی لابشرط نسبت به هر آنچه خارج از ماهیت است.</p> <p>(۲) لابشرط مقسمی یعنی لابشرط نسبت به اعتبارات سه‌گانه ماهیت یعنی لابشرط این که بشرط شیء یا بشرط لا یا لابشرط باشد.</p> <p>(۳) لابشرط قسمی که قسمی از لابشرط مقسمی است در برابر بشرط شیء و بشرط لا.</p> | } | سه گونه اطلاق لابشرط |
|---|---|----------------------|

۱. مثلاً وقتی گفته می‌شود: «انسان یا سفید پوست یا زرد پوست یا سرخ‌پوست و یا سیاه‌پوست است»، مقسم که «انسان» است بدون این که یکی از این اقسام باشد وجود مستقل ندارد.

مقدمه دوم: اعتبارات ماهیت، هنگامی که حکمی برای آن آورده می شود

۱۷۳- وقتی حکمی برای ماهیت آورده می شود به چند صورت می توان ماهیت را اعتبار نمود؟ توضیح دهید و بیان کنید وضع لفظ برای معنا از کدام قسم است.

هر گاه ماهیتی موضوع قرار داده شود و برای آن حکمی ذکر شود یکی از این دو صورت را خواهد داشت:

صورت اول) حمل ذاتیات بر ماهیت: در این صورت فقط ذات ماهیت ملاحظه می شود. حال اگر تمام ذاتیات، بر آن حمل شود «حمل اولی» خواهد بود؛ مانند «انسان، حیوان ناطق است» و اگر بعضی از ذاتیات؛ مانند جنس یا فصل بر آن حمل شود «حمل شایع» می باشد؛ مانند: «انسان، حیوان است».

صورت دوم) حمل امری خارجی بر ماهیت: در اینجا ناچار باید ماهیت با امر خارج از ذات، ملاحظه شود که در نتیجه ماهیت نسبت به آن یا بشرط شیء یا بشرط لا و یا لابشرط است.^۱

دو گونه حکم
بر ماهیت

امر خارج از ذات دو گونه است:

♦ **گونه اول) امر خارج از ذات، خودِ محمول است:** در این صورت ماهیت نسبت به آن امر خارجی باید «لابشرط قسمی» باشد؛ مثلاً وقتی «کاتب» بر انسان حمل می شود ابتدا باید انسان با «کتابت» (که در واقع با کاتب از یک مقوله است) ملاحظه شود تا حمل «کاتب» بر آن درست باشد و گرنه انسان به خودی خود، کاتب نیست. در اینجا انسان نسبت به کتابت باید «لابشرط» باشد نه بشرط شیء و نه بشرط لا؛ زیرا:

(الف) اگر بشرط شیء لحاظ شود دو اشکال پیدا می کند:

• **اشکال اول) موضوعی که بشرط محمول در نظر گرفته می شود**

همیشه قضیه ضروریه است؛ مثلاً «انسان به شرط کتابت، ضرورتاً کاتب است» و «انسان به شرط اکل، ضرورتاً آکل است» در حالی که این گونه قضایا همیشه نمی‌توانند بشرط شیء باشند.

• **اشکال دوم** اگر محمول به عنوان شرط برای موضوع در نظر گرفته شود و سپس همان محمول بر موضوع حمل شود در واقع یک شیء بر خودش حمل شده و این گونه حمل (یعنی حمل شیء علی نفسه) فقط در جایی جایز است که بین موضوع و محمول، تغایر اعتباری در کار باشد مانند حمل اولی.

ب) اگر بشرط لا در نظر گرفته شود تناقض لازم می‌آید؛ چون روشن است که انسان بشرط عدم کتابت نمی‌تواند کاتب باشد.

♦ **گونه دوم** امر خارج از ذات، غیر از محمول است: در اینجا ماهیت نسبت به آن می‌تواند بشرط شیء باشد؛ مانند: «تقلید از مجتهد جایز است بشرط عدالت» یا بشرط لا؛ مانند: «نماز ظهر در جمعه واجب است بشرط عدم وجود امام زمان عج» و یا لا بشرط باشد؛ مانند: «سلام بر مؤمن جایز است نسبت به عدالت».

از این بیان نتیجه می‌گیریم که: وقتی لفظی برای معنایی وضع می‌شود باید آن معنا با غیر خود ملاحظه شود؛ چون وضع، از احکام خارج از خود معناست. پس معنا نسبت به آن امر خارجی یکی از اعتبارات سه‌گانه را خواهد داشت و از این رو نمی‌توان آن معنا را به صورت ماهیت مهمله در نظر گرفت.

۱۷۷- اشکالی را که برخی درباره اعتبارات سه‌گانه ماهیت در قضایا گفته‌اند توضیح داده و پاسخ دهید.

برخی گفته‌اند: این اعتبارات سه‌گانه جز در ذهن جایی ندارند؛ لذا اگر ماهیتی را که موضوع حکم قرار گرفته به یکی از آنها مقید کنیم لازم می‌آید که قضیه، ذهنی باشد و در نتیجه از یک سو تمام قضایا ذهنی می‌شوند و قضیه خارجیّه و حقیقیّه نخواهیم داشت و از

سوی دیگر امتثال تکالیف، محال خواهد بود؛ چون چیزی که تنها در ذهن وجود دارد محال است در خارج (با همان قید ذهنی) ایجاد شود.

مصنف می گوید: این اعتبارات، قید برای موضوع نیستند بلکه موضوع در این گونه قضایا ذات ماهیت است ولی برای این که موضوع بتواند موضوع باشد و محمول را پذیرد باید یکی از این اعتبارات را داشته باشد؛ پس این اعتبارات مصحح موضوعیت موضوع است نه قید برای موضوع (به بیان دیگر: این اعتبارات برای ایجاد پیوند بین لفظ و معناست نه قید برای خود معنا). بعد مصنف دو شاهد بر گفته خود می آورد:

شاهد اول: وقتی می خواهیم محمولی را بر موضوعی حمل کنیم لازم است هر دو را تصور کنیم و این ضرورت تصور هر دو، باعث نمی شود تصور، قید برای آن دو قرار گیرد.

شاهد دوم: وقتی می خواهیم لفظی را برای معنایی وضع کنیم باید هر دو را تصور کنیم ولی متصور بودن، قید برای هیچکدام قرار نمی گیرد. پس این تصور، مقوم و مصحح استعمال است نه مقوم معنا یا لفظ.

اقوال علما در این مسئله و نقد آنها

۱۷۸- اقبال علما درباره موضوع له اسمای اجناس را با توضیح بیان کنید.

قول اول) مشهور قدمای اصولیین قبل از سلطان العلماء می گویند: اسمای اجناس برای معانی با قید اطلاق وضع شده اند به گونه ای که اطلاق، جزو معنای موضوع له است و معنا نسبت به آن بشرط شیء است؛ در نتیجه اگر این الفاظ در مقید به کار روند مجاز خواهند بود.

قول دوم) متأخرین اصولیین از سلطان العلماء به بعد می گویند: اسمای اجناس برای خود معانی بدون اطلاق، وضع شده اند و اطلاق از دلیل دیگری استفاده می شود؛ در نتیجه استعمال این الفاظ در مقید، حقیقت خواهد بود.

دو دیدگاه کلی درباره موضوع له اسمای اجناس

اصولیون قول دوم را چند گونه معنا کرده‌اند:

- اول)** موضوع له، ماهیت مهمله مبهمه (من حیث هی هی) است.
- دوم)** موضوع له، ماهیت لابشرط مقسمی است.
- سوم)** فرقی نمی‌کند ماهیت مهمله باشد یا لابشرط مقسمی؛ هر دو، یکی است.
- چهارم)** موضوع له، ذات معناست نه ماهیت مهمله و نه لابشرط مقسمی؛ گرچه هنگام وضع لفظ برای معنا، آن معنا باید به صورت لابشرط قسمی در نظر گرفته شود به گونه‌ای که این اعتبار و لحاظ، مصحح وضع باشد نه قید برای موضوع له.

چهار تفسیر
برای دیدگاه
دوم درباره
موضوع له
اسمای اجناس

۱۷۹- نقد و بررسی مصنف بر اقوال علما را ذکر کرده و نظر مصنف را در

این زمینه بیان کنید.

- اولا)** گفتیم ماهیت مهمله غیر از لابشرط مقسمی است؛ بنابراین قول سوم درست نخواهد بود.
- ثانیا)** وضع، از احکام خارج از ماهیت معناست پس معنا را نسبت به آن نمی‌توان به صورت ماهیت مهمله در نظر گرفت؛ در نتیجه قول اول صحیح نیست.
- ثالثا)** لابشرط مقسمی چون مقسم است یک اعتبار مستقل در برابر اعتبارات سه‌گانه به شمار نمی‌رود و تحقق جداگانه غیر از اقسام خود ندارد. پس معنا را نمی‌توان لابشرط مقسمی دانست؛ از این رو قول دوم صحیح نیست.

نقد و بررسی
مصنف بر اقوال
علما درباره
موضوع له
اسمای اجناس

بنابراین فقط معنای چهارم از قول دوم، صحیح است و توضیح آن این است که:

اولاً وقتی واضع می خواهد اسمای اجناس را برای معانی آنها وضع کند باید معنا را موضوع قرار داده و لفظی برای آن وضع کند.

ثانیاً چون وضع، از احکام خارج از ماهیت معناست پس هنگام وضع، باید ماهیت با امر خارج از آن ملاحظه شود.^۱

ثالثاً ماهیتی که با امر خارج از خود در نظر گرفته می شود باید یکی از اعتبارات سه گانه را نسبت به آن امر خارجی داشته باشد. اما چون در اسمای اجناس، قرار است لفظ برای معنای خالص و بدون قید و شامل تمام مصادیق با تمام حالات، وضع شود باید معنا به صورت لاشرط قسمی ملاحظه شود.

رابعاً لحاظ معنا به صورت لاشرط، مصحح وضع است نه قید برای معنا تا قضایایی که موضوعشان اسمای اجناس است قضایای ذهنیه باشند.

خامساً این اعتبار لاشرط قسمی برای تصحیح وضع است اما هنگام استعمال اشکالی ندارد معنا به صورت ماهیت مهمله یا معتبر به یکی از اعتبارات سه گانه در نظر گرفته شود.

توضیح معنای
چهارم از
دیدگاه دوم
درباره موضوع له
اسمای اجناس

حاصل این که: به نظر مصنف موضوع له اسمای اجناس، ذات معناست که هنگام وضع، لاشرط لحاظ شده و هنگام استعمال، می شود به صورت ماهیت مهمله یا یکی از اعتبارات سه گانه در نظر گرفته شود.

مسئله پنجم: مقدمات حکمت

تاکنون این نتیجه بدست آمد که الفاظ برای ذات معانی وضع شده اند و برای استفاده اطلاق، دلیل دیگری نیاز است. دلیل مزبور «مقدمات حکمت» است که در این مسئله بیان می شود.

درباره شمار مقدمات حکمت اختلاف است. از جمع مباحث مصنف معلوم می‌شود ایشان مقدمات را پنج تا می‌دانند. اما در ابتدا آنچه را که مشهور است یعنی سه مورد را ذکر نموده و سپس با ذکر دو تنبیه دو مورد دیگر را با توضیح بیشتر بیان می‌کنند.

۱۸۰- «مقدمات حکمت» چیست؟ نام برده و نقش آنها را در استفاده اطلاق

بیان کنید.

مقدمات حکمت مجموعه شرایطی است که با وجود آنها کلام، حاصل بر اطلاق می‌شود. معروف است که مقدمات حکمت سه تا است:

مقدمه اول) اطلاق و تقیید، ممکن باشد؛ یعنی متعلق یا موضوع حکم باید قابلیت اطلاق و تقیید را داشته باشند. اگر در جایی تقیید، ممکن نباشد نمی‌توان از عدم تقیید، اطلاق را استفاده نمود؛ مانند تقسیمات ثانویه واجب که در آنها نمی‌توان متعلق و جوب را به قصد امثال امر، تقیید نمود.^۱

مقدمه دوم) قرینه بر تقیید آورده نشود؛ زیرا اگر قرینه متصل باشد کلام از ابتدا ظهور در تقیید دارد و اگر منفصل باشد گرچه کلام ابتدا ظهور در اطلاق پیدا می‌کند اما بعدا تقیید می‌شود چون در صورت تعارض مطلق و مقید، مقید، حاکم بر مطلق است.

مقدمه سوم) متکلم در مقام بیان باشد؛ یعنی بخواهد تمام مراد خود را توضیح دهد. در چنین حالتی اگر به ذکر خود موضوع اکتفا کند و قیدی نیارد اطلاق استفاده می‌شود. بنابراین اگر گوینده در مقام تشریح یا اهمال باشد اطلاق استفاده نمی‌شود:

• **مقام تشریح** این است که می‌خواهد اصل مشروعیت عمل را بیان کند و قصد بیان حکم واقعی را برای امثال ندارد؛ مانند

مقدمات
حکمت
ادامه دارد



۱. رک به: پرسش و پاسخ ۷۱

۱۸۱- آیا عدم قدر متیقن در مقام مخاطب از مقدمات حکمت شمرده می‌شود؟ توضیحات و نظر مصنف را در این زمینه بیان کنید.

صاحب کفایه فرموده است برای تمسک به اطلاق باید قدر متیقن در مقام محاوره وجود نداشته باشد؛ یعنی وجود قدر متیقن در مقام مخاطب مانع از تمسک به اطلاق است. (البته «قدر متیقن در خارج»، ضرری برای تمسک به اطلاق ندارد).

مصنف می‌فرماید: متکلم به دو گونه در مقام بیان می‌باشد:

یک) متکلم می‌خواهد تمام خصوصیات موضوع حکم را بیان کند و آن را به مخاطب تفهیم نماید. در این صورت وجود قدر متیقن، مانع تمسک به اطلاق نیست؛ زیرا اگر قدر متیقن، مقصود متکلم بود باید آن را بیان می‌کرد و گرنه با غرض خود مخالفت نموده است.

دو) متکلم می‌خواهد ذات موضوع (یعنی آنچه در واقع، موضوع حکم است) را بیان کند و لو مخاطب آن را نفهمد. در این صورت وجود قدر متیقن مانع تمسک به اطلاق است؛ چون متکلم می‌تواند برای بیان مقصود خود به وجود قدر متیقن در مقام مخاطب، اکتفا نماید و مخاطب نیز با توجه به همان قدر متیقن، امثال تکلیف می‌کند؛ مثلاً اگر مولا به عبد خود بگوید: «اشتر اللحم» و مرادش بیان موضوع واقعی باشد و قدر متیقن در مقام گفتگو «گوشت گوسفند» باشد؛ یعنی عبد بداند که مولا گوشت گوسفند می‌خواهد مولا می‌تواند به وجود همین قدر متیقن اکتفا کند و عبد نمی‌تواند به اطلاق کلام او تمسک نماید.

دو گونه مقام بیان و تأثیر قدر متیقن در هر کدام

بعد مصنف می‌فرماید: به نظر صاحب کفایه برای متکلم آمر، کافی است از شیوه دوم برای بیان مقصود خود استفاده کند و لازم نیست حتماً تمام جزئیات را بیان نماید.

بله در یک جا متکلم باید بیان کند و آن، جایی است که قصدش اطلاق باشد ولی مکلف به خاطر وجود قدر متیقن، خیال می‌کند مقصود او مقید است در اینجا بر متکلم

لازم است بیان کند که موضوع حکم، مطلق است نه مقید.
به نظر مصنف سخن صاحب کفایه صحیح است گرچه مرحوم نائینی ظاهراً سخن کفایه را نپذیرفته است.

تنبیه دوم: انصراف

۱۸۲- آیا «انصراف ذهن» از لفظ به بعضی از مصادیق، مانع تمسک به اطلاق می باشد؟ نظر مصنف و توضیحات ایشان را بیان کنید.

مصنف قائل به تفصیل بوده و می گوید: انصراف، دو گونه است:

- ◆ **انصراف لفظی؛** یعنی ذهن با شنیدن لفظ، به مقید منتقل می شود؛ زیرا این لفظ در آن مصداق یا صنف خاص زیاد استعمال شده است؛ مانند استعمال واژه «مسح» در «مسح با دست». این گونه انصراف مانع از تمسک به اطلاق است؛ زیرا این ظهور لفظی مانند قید لفظی، مانع از انعقاد ظهور کلام در اطلاق می باشد.
- ◆ **انصراف بدوی؛** یعنی یک عامل خارجی مثلاً زیادبودن مصادیق و یا متعارف شدن کاربرد واژه در آن مصداق، باعث می شود از لفظ، مصداق یا صنف خاصی به ذهن برسد؛ مانند این که در سرزمین عراق ذهن ما از واژه «آب» به آب دجله و فرات منحرف شود. این گونه انصراف مانع از تمسک به اطلاق نیست؛ زیرا با اندک تأملی زایل می شود.

دو گونه انصراف
ذهن از لفظ به
مصادیق و
تمسک هر کدام
در تمسک به
اطلاق

سپس مصنف می فرماید: تشخیص نوع انصراف به ذوق و سلیقه بالا نیاز دارد. این ذوق، از آشنایی و تبخّر در فقه اللغه و ویژگی های لغات بدست می آید؛ از این رو فقهای بزرگوار درباره آیه مسح (وَ امْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ)، 'انصرف ذهن از کلمه «مسح» به «مسح با

۱. مانده: ۶؛ بر سر خود مسح بکشید.

دست» را انصراف لفظی دانسته و گفته‌اند باید با دست باشد ولی انصراف ذهن به «مسح با داخل دست» را انصراف بدوی دانسته و گفته‌اند در صورت ضرورت، مسح به پشت دست نیز صحیح است. البته اختصاص به صورت ضرورت ظاهرا از باب احتیاط می‌باشد.

مسئله ششم: مطلق و مقید متنافی

۱۸۳- مقصود از «تنافی مطلق و مقید» چیست؟ شرایط تحقق تنافی بین مطلق و مقید را ذکر کنید.

مقصود از تنافی مطلق و مقید آن است که اگر بخواهیم هم ظاهر مطلق و هم ظاهر مقید را حفظ کنیم با یکدیگر تکاذب پیدا می‌کنند و نمی‌توان به هر دو عمل نمود؛ مثلاً طیب می‌گوید: «اشرب لبناً» و سپس می‌گوید: «اشرب لبنا حلوا». در واقع اولی می‌گوید: «می‌توانی شیر معمولی بنوشی» و دومی می‌گوید «نمی‌توانی...». شرایط تحقق «تنافی» عبارتند از:

- اول)** تکلیف در مطلق و مقید یکی بوده و متعدد نباشد؛ یعنی در یکی معلق بر چیزی و در دیگری معلق بر چیز دیگری نباشد؛ لذا اگر بگوید: «هر گاه از خواب برخاستی شیر بخور» و بعد بگوید: «هر گاه ورزش کردی شیر شیرین بخور» با یکدیگر تنافی نخواهند داشت.
- دوم)** تکلیف در هر دو الزامی باشد نه این که در مطلق، الزامی و در مقید استحبابی باشد؛ چنانکه خوردن شیر شیرین فقط مستحب باشد.
- سوم)** تکلیف در مقید تکلیف ثانوی نباشد یعنی از تکلیف در مقید فهمیده نشود که مقصود مولا تکلیف ثانوی است.

شرایط تحقق تنافی بین مطلق و مقید

۱۸۴- چگونه تنافی بین مطلق و مقید متنافیین رفع می‌شود؟ توضیح دهید.

برای رفع تنافی مطلق و مقید متنافیین دو راه وجود دارد:

راه اول: در ظهور مطلق، تصرف شود و مطلق بر مقید حمل شود.

راه دوم: به گونه‌ای در مقید، تصرف شود که با مطلق سازگاری پیدا کند.

درباره این که کدام راه، برتری دارد چند صورت مطرح است. حکم این صور با یکدیگر فرق دارد؛ زیرا مطلق و مقید متنافی یا در اثبات و نفی، متفق‌اند (یعنی هر دو مثبت‌اند و یا هر دو نافی) و یا مختلف می‌باشند.

الف) اگر مطلق و مقید در اثبات و نفی، اختلاف دارند، مطلق، در همه موارد، بر مقید حمل می‌شود؛ مانند: «اشرب لبنا» و «لا تشرب اللبن الحامض».

ب) اگر در اثبات و نفی، اتفاق دارند دو صورت دارد:

• **اول)** هر گاه اطلاق، بدلی باشد؛ مانند: «أعتق رقبة» و «أعتق رقبة مؤمنة» (هر دو مثبت‌اند و اطلاقشان بدلی است) در اینجا یا باید مطلق بر مقید حمل شود و یا مقید که ظهور در وجوب تعیینی دارد بر استحباب (چون افضل افراد واجب است) یا بر وجوب تخییری (چون یکی از افراد واجب است) حمل شود.

به نظر مصنف ظهور مقید در واجب تعیینی، مقدم بر ظهور مطلق در اطلاق است؛ زیرا مقید صلاحیت دارد قرینه برای مطلق قرار گیرد و گویا متکلم در بیان مراد خود به آن اعتماد کرده است.

• **دوم)** اگر اطلاق، شمولی باشد؛ مانند: «فی الغنم زکاة» و «فی الغنم السائمة زکاة» دو جمله اصلاً با یکدیگر تنافی ندارند تا رفع شود؛ زیرا وجوب زکات در گوسفند چرنده منافاتی با وجوب آن در گوسفند غیر چرنده ندارد مگر در صورتی که قائل به مفهوم وصف باشیم و ما قائل به مفهوم وصف نیستیم.

روش رفع
تنافی بین
مطلق و مقید

● باب هفتم: مجمل و مبین

◇ مسئله اول: معنای مجمل و مبین

◇ مسئله دوم: مواضعی که اجمال آنها مورد تردید است.

چکیده باب هفتم

- (۱۷۱) مجمل، لفظ یا فعلی است که ظهور در معنا یا مراد خاصی ندارد تا ظنّ یا یقین به مقصود گوینده یا فاعل حاصل شود.
- (۱۷۲) مبین لفظ یا فعلی است که ظاهر یا نصّ در مطلوب است.
- (۱۷۳) اسباب اجمال لفظ عبارتند از: اشتراک لفظی، مجازیت، اختلال ترکیب، وجود چیزی که می تواند قرینه بر مراد باشد، متکلم در مقام اهمال یا اجمال باشد.
- (۱۷۴) «اجمال» و «تبین» دو صفت نسبی اند.
- (۱۷۵) به نظر مصنف در تمام موارد لای نفی جنس، خبر محذوف، کلمه «موجود» و مانند آن است.
- (۱۷۶) در اغلب موارد لای نفی جنس، قرینه‌ای عمومی به نام مناسبت حکم و موضوع وجود دارد.
- (۱۷۷) معنای مناسبت حکم و موضوع آن است که اگر در خود موضوع دقت کنیم پی می‌بریم که چه حکمی با این موضوع مناسبت دارد.

مسئله اول: معنای مجمل و مبین

۱۸۵- «مجمّل» و «مبّین» را تعریف کرده و بیان کنید آیا اجمال، به الفاظ اختصاص دارد.

مجمّل یعنی لفظ یا فعلی که ظهور در معنا یا مراد خاصی ندارد تا ظنّ یا یقین به مقصود گوینده یا فاعل حاصل شود.

مبّین یعنی لفظ یا فعلی که ظاهر یا نصّ در مطلوب است.

اجمال هم در الفاظ و هم در افعال پیدا می‌شود؛ اجمال لفظی آن است که معنای کلام، روشن نباشد و اجمال فعلی آن است که وجه وقوع فعل، مشخص نباشد؛ مثلاً امام ع در نماز، جلسه استراحت انجام دادند و ما نمی‌دانیم این جلسه، به جهت وجوب است یا استحباب و یا در پیش کسی که از او تقیه می‌شود به صورت خاصی وضو گرفتند و ما نمی‌دانیم جهت تقیه بوده یا تشریح.

۱۸۶- اسباب اجمال لفظ را با مثال نام ببرید.

♦ **یک) اشتراک لفظی** با نبودن قرینه؛ مانند «تضرب» که مشترک بین مفرد مذکر مخاطب و مفرد مؤنث غائب است.

♦ **دو) مجازیت** یا معلوم نبودن مرجع ضمیر؛ مانند این که از کسی پرسیدند برترین اصحاب پیامبر ص کیست؟ گفت: «مَنْ بَنَتْهُ فِي بَيْتِهِ» (کسی که دخترش در خانه اوست). این جمله هم منطبق بر علی ع است و هم بر ابوبکر.

♦ سه) اختلال ترکیب؛ مانند: «و ما مثله فی الناس الا مملکا - ابوامه حی ابوه یقاربه» که در اصل این چنین بوده: «و ما مثله فی الناس حی یقاربه الا مملکا ابو امه ابوه».^۱

♦ چهار) وجود چیزی که می تواند قرینه بر مراد باشد؛ مثلاً آیه می فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ الَّذِیْنَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلٰی الْکُفَّارِ...».^۲ این آیه همه اصحاب آن حضرت را شامل می شود ولی جمله پایان آیه «...وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ مِنْهُمْ مَّغْفِرَةً وَّ اَجْرًا عَظِیْمًا»^۳ قرینه است بر این که منظور از جمله قبلی همه اصحاب نیست.

♦ پنج) متکلم در مقام اهمال یا اجمال باشد.

۱۸۷- آیا اجمال و تبیین، صفت نفسی اند یا صفت نسبی؟ چرا؟

«اجمال» و «تبیین» صفت نسبی اند؛ زیرا گاهی یک لفظ برای یک نفر مجمل و برای دیگری مبین است.

مسئله دوم: مواضعی که اجمال آنها مورد تردید است

۱۸۸- چند نمونه از مواردی که علما درباره اجمال آنها بحث کرده اند ذکر کرده و توضیح دهید.

♦ نمونه اول) آیه شریفه «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوْا اَیْدِیْهِمَا». برخی گفته اند: واژه «قطع» در آیه، مجمل است؛ زیرا «قطع» هم بر «جدا کردن» و هم بر «زخمی کردن» اطلاق می شود. واژه «ید» نیز مجمل است؛ چون «ید» بر تمام عضو و بر عضو تا آرنج و یا تا مچ و گاهی تنها بر انگشتان اطلاق می شود.

مصنف می فرماید: واژه «قطع»، اجمال ندارد و در جملاتی مانند «قطع یده» (در جایی

۱. در میان مردم کسی مانند او نیست جز مملک که پدر مادر او پدر اوست.

۲. فتح: ۲۹؛ محمد ﷺ فرستاده خداست و کسانی که با او در برابر کفار سرسخت و شدیدند...

۳. مانند: ۳۸؛ به کسانی از آنها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند وعده آمرزش و پاداش بزرگی داده است.

که دستش را فقط زخم کرده) واژه «قطع» در معنای خودش به کار رفته است ولی از «ید» معنای مجازی، قصد شده است؛ چون مقصود، قسمتی از دست؛ مثلاً پوست دست است. سپس می‌فرماید: واژه «ید» در صورتی که در کلام قرینه‌ای نباشد به معنای تمام دست بوده و اجمالی ندارد. البته این واژه در آیه، به خاطر اجماع علما به معنای تمام دست نیست؛ از این رو مردد است بین مراتب دیگر دست. در احادیث، منظور از «ید» در آیه، از ابتدا تا انتهای انگشتان دانسته شده است.

♦ نمونه دوم) روایاتی مانند لا صلاة الا بفاتحة الكتاب و لا صلاة الا بطهور و مانند آنها که مشتمل بر لای نفی جنس بوده و ظاهراً بر نفی اصل ماهیت و حقیقت دلالت دارند. قاضی ابوبکر باقلانی گفته است:

در این موارد نفی حقیقت ممکن نیست؛ بنابراین باید به طور مجاز، وصفی مانند «صحت»، «کمال»، «فضیلت»، «فایده» و مانند اینها برای ماهیت، تقدیر گرفته شود تا همان وصف، نفی شده باشد؛ اما چون قرینه‌ای نیست و هیچیک بر دیگری ترجیح ندارد معلوم نیست کدامیک منظور است و در نتیجه کلام، مجمل خواهد بود.

محقق قمی در قوانین می‌گوید:

اجمال در صورتی رخ می‌دهد که الفاظ عبادات و معاملات برای اعم، وضع شده باشند؛ زیرا در این صورت بر نماز بدون فاتحة الكتاب عبادت صدق می‌کند و نفی حقیقت، ممکن نیست ولی از نظر ما این الفاظ برای صحیح وضع شده‌اند بنابراین اجمالی در کار نیست؛ در این صورت می‌توان آن موارد را از باب نفی حقیقت دانست؛ چون عبادت و معامله غیر صحیح، حقیقت عبادت را دارا نیست.

سپس می‌گوید:

البته در الفاظ غیر شرعی، اجمال وجود دارد؛ مانند: «لا علم الا بعمل». اکثر اصولیین از جمله مصنف گفته‌اند: در این ترکیب‌ها خبر «لا» محذوف و نیارمند

قرینه است و خوشبختانه در اغلب این موارد قرینه‌ای عمومی به نام **مناسبت حکم و موضوع** وجود دارد. معنای این قرینه آن است که اگر در خود موضوع دقت شود معلوم می‌شود چه حکمی با این موضوع مناسبت دارد. این دریافت نیاز به ذوق سلیم و فکر روشن دارد؛ مثلاً در مثل «لا علم الا بعمل» منظور «لا علم نافع الا بعمل» و در «لا جماعة فی نافله» منظور «لا جماعة مشروعة فی نافله» و در «لا رضاع بعد فطام» منظور «لا رضاع سائغ بعد فطام» است.

♦ **نمونه سوم** آیاتی مانند: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ)^۱ و (أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ)^۲ و (وَ أَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا)^۳ و (وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ)^۴ که ظاهراً در آنها حکم شرعی به عین و ذات، اسناد داده شده است (در حالی که احکام شرعی تکلیفی، برای فعل مکلف ثابت می‌شود).

برخی گفته‌اند: این گونه موارد، مجمل است؛ زیرا حرمت و حلیت و مانند آنها به افعال اختیاری تعلق می‌گیرد نه به ذوات. (به همین جهت به ذوات، موضوعات احکام و به افعال، متعلقات احکام گفته می‌شود) از این رو در این موارد باید فعلی تقدیر گرفته شود که اسناد حکم به آن صحیح است؛ مثلاً در آیه اول گفته شود: «ازدواج با مادران بر شما حرام شده» و در دومی گفته شود: «خوردن چهارپایان بر شما حلال شده» و در سومی گفته شود: «سوار شدن بر پشت آنها حرام است» و در چهارمی گفته شود: «جانی که خدا قتل آن را حرام کرده است». در این گونه ترکیب‌ها قرینه‌ای بر لفظ مقدر وجود ندارد به همین دلیل مجمل می‌باشند.

مصنف می‌فرماید: اگر به خود این ترکیب‌ها بدون ملاحظه حکم و موضوع، توجه شود اجمال دارند اما اگر در موضوع و محمول آنها دقت شود غالباً قرینه‌ای به نام **مناسبت**

۱. نساء ۳:۲؛ مادران شما بر شما حرام شده‌اند.

۲. مانده: ۱؛ چهارپایان بر شما حلال شده‌اند.

۳. انعام: ۱۳۸؛ و چهارپایانی که سوار شدن بر پشت آنها حرام شده است.

۴. انعام: ۱۵۱؛ و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید.

حکم و موضوع بر نوع لفظ مقدر در آنها وجود دارد. به خاطر این قرینه است که در تعیین نوع فعل مقدر در آیات گذشته، تردیدی رخ نمی‌دهد.

۱۸۹- تحقیق مصنف را درباره مواردی که دارای لای نفی جنس است بیان

کنید.

به نظر مصنف در تمام موارد لای نفی جنس، خبر محذوف، کلمه «موجود» و مانند آن است. البته این نفی، در برخی موارد «نفی حقیقی» است و در برخی موارد «نفی تنزیلی»؛ زیرا نفی «لا» یا به امر تکوینی تعلق می‌گیرد و یا به امر تشریحی:

الف) در صورت نفی امر تکوینی، یا حقیقتاً وجود شیء نفی می‌شود مانند: «لا رجل فی الدار» و یا تنزیلاً؛ مانند: «لا علم الا بعمل» یعنی علم بدون عمل چون فایده ندارد مانند آن است که وجود ندارد.

ب) در صورت نفی امر تشریحی، چنانچه نفی، متعلق به فعل باشد، معنای آن، عدم ثبوت حکم شرعی برای فعل است؛ مانند: لا رهبانیه فی الإسلام و لا غیبة لفاسق و اگر نفی، متعلق به عنوانی باشد که می‌توان آن را بر حکم، منطبق نمود، معنای نفی، این است که در اسلام، حکمی که این عنوان بر آن منطبق باشد تشریح نشده است؛ نظیر لا حرج فی الدین و لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام.

در مجموع، این گونه جملات، اجمال ندارند مگر در صورتی که دلیل و قرینه‌ای بر نفی حقیقی یا تنزیلی وجود داشته باشد.